گزارش خبرنگار «جوان» از تور نظارتی دستگاه قضا در سرزمین فراموش‌شده‌ها

۸ روایت از عدالت هوشمند تا ترک فعل در خراسان جنوبی

رضا دهشیری | جوان

حسین فصیحی

خراسان جنوبی را نمی‌شود فقط با آمار شناخت؛ این استان را باید دید، شنید و لمس کرد. باید در جاده‌های دوطرفه و حادثه‌خیزش رانندگی کرد، پای حرف معدنچی‌هایش نشست، به زندانش رفت، در دادگاه آنلاینش شاهد عدالت بود و در روستای صفر مرزی‌اش فهمید که وقتی مدرسه و شغل نیست، «جرم» چگونه به انتخابی ناخواسته تبدیل می‌شود. تور نظارتی قوه قضائیه در این استان، سفری سه روزه بود به دل تناقض‌ها؛ استانی امن، اما محروم. ثروتمند اما مغفول و دستگاه قضایی که تلاش کرده فراتر از قانون، نقش یک نهاد اجتماعی را ایفا کند.

قاضی میدانی

روایت اول

محمدجعفر عبداللهی، رئیس کل دادگستری خراسان جنوبی، در این سفر بیشتر از آن که شبیه یک مقام قضایی باشد، شبیه یک همراه میدانی بود. از بیرجند تا طبس و از آنجا تا روستای «ملکی» در نقطه صفر مرزی با افغانستان. برخورد مردم، نگاه‌ها و حتی صدا زدن نامش نشان می‌داد که او برای این مناطق چهره‌ای ناآشنا نیست؛ در جاهایی که تاکنون پای مدیران اجرایی، نمایندگان و وزرا هرگز نرسیده، دادگستری آمده است. اما عبداللهی در عین دفاع از عملکرد مجموعه‌اش، واقعیت را بی‌پرده می‌گوید: «توان قوه قهریه هم حریف ترک فعل‌هایی که محرومیت تولید می‌کنند، نیست.» او از رسانه‌ها می‌خواهد محرومیت‌زدایی در خراسان جنوبی را به یک مطالبه حاکمیتی تبدیل کنند، چراکه دادگستری هر چقدر هم فراتر از وظایفش حرکت کند، جای خالی زیرساخت، اشتغال و تصمیم‌گیری‌های کلان را پر نمی‌کند.

عدالت از کالیفرنیا تا بیرجند

روایت دوم

یکی از صحنه‌های ماندگار این سفر، حضور در دادگاه‌های برخط استان بود، جایی که عدالت مرز جغرافیا نمی‌شناسد. در یکی از این جلسات، یکی از طرفین دعوا از ایالت کالیفرنیای امریکا به‌صورت آنلاین در دادگاه بیرجند حاضر می‌شود؛ بی‌نیاز از سفر، ویزا یا هزینه‌های سنگین. خراسان جنوبی امروز به یکی از برندهای قوه قضائیه در حوزه فناوری‌های نوین تبدیل شده است، جایی که به گفته مدیرکل دادگستری‌اش آنچه در بسیاری از استان‌ها هنوز «برنامه» است، اینجا به «کارنامه عملیاتی» رسیده است: از ابتدای سال ۱۳۹۹ تاکنون ۲۶۱ هزار و ۷۶۸ دادگاه برخط برگزار شده است، حتی با حضور ناظران خارج از کشور و در ایام اربعین برای زائران ایرانی، به‌گونه‌ای که تاکنون ۲ هزار و ۷۶۱ دادگاه علنی برخط با دسترسی عمومی برای مردم، دانشجویان حقوق و علاقه‌مندان برگزار شده است. در این استان، برخلاف بسیاری از نقاط کشور، دقیقاً مشخص است چه کسی، با چه سمتی، چه مدت و برای چه خدمتی وارد دادگستری شده، شفافیتی که اعتماد عمومی را بازسازی کرده است.

زندان بدون زنجیر دادرسی بدون انتقال

روایت سوم

در خراسان جنوبی، دیگر خبری از انتقال زندانیان برای رسیدگی قضایی نیست. بیش از ۹۰ درصد جلسات دادرسی به‌صورت آنلاین برگزار می‌شود. قاضی به زندان وصل و رسیدگی انجام می‌شود؛ بدون هزینه انتقال، بدون خطر فرار، بدون جابه‌جایی موادمخدر و بدون تنش‌های امنیتی. نتیجه این سیاست، زندان‌هایی آرام‌تر و تمرکز بیشتر بر اصلاح و بازاجتماعی‌سازی است. بازدید از زندان بیرجند و کارگاه‌های حرفه‌آموزی، تصویر متفاوتی از مجازات را نشان می‌دهد، جایی که حبس، پایان زندگی نیست. بزرگ‌ترین مزرعه پرورش شترمرغ شرق کشور با حدود ۴ هزار قطعه شترمرغ در زندان بیرجند فعال است؛ سومین مزرعه بزرگ کشور. زندانیان رأی‌باز در محیط واقعی کار آموزش می‌بینند، حقوق مطابق قانون کار می‌گیرند و پس از آزادی، از طریق بنیاد تعاون زندانیان امکان ادامه فعالیت شغلی دارند.

انسان پشت پرونده‌ها

روایت چهارم

در کارگاه نجاری، سجاد ۲۷ ساله مشغول کار است؛ به‌دلیل ۱۱۰ سکه مهریه زندانی شده است. او نجار بوده و هنوز هم نجاری می‌کند، اما می‌گوید: «اگر پابندالکترونیک شامل حالم می‌شد، بیرون از زندان کار می‌کردم، مهریه می‌دادم و زندگی‌ام نمی‌خوابید.»

چند قدم آن‌طرف‌تر، مردی که به‌دلیل قاچاق یک کیلو موادمخدر صنعتی به ۲۳ سال حبس محکوم شده، حالا در کارگاه تعمیر خودرو آموزش می‌بیند. می‌گوید فریب پول را خورده؛ مصرف‌کننده نبود، اما فشار اقتصادی و رفقای ناباب او را به قاچاق کشاندند. دو همسر و هفت فرزند دارد و از سال ۱۴۰۰ زندانی است.

اینها فقط آمار جرم نیستند؛ روایت‌هایی هستند از فقر، هیجان، خطا و فرصتی که اگر زودتر داده می‌شد، شاید هرگز به پرونده قضایی نمی‌رسید.

معدن طبس فاجعه‌ای که تمام نشد

روایت پنجم

۱۵ ماه از مرگبارترین حادثه معدنی کشور می‌گذرد؛ ۵۳ معدنچی در عمق هزار و ۷۰۰ متری جان باختند. هنوز چهار مصدوم با عوارض آن روز زندگی می‌کنند. در این بین دادگستری استان، فراتر از مجازات، به‌دنبال مدیریت پیامدها رفت: پرداخت حقوق جانباختگان بدون صدور رأی و در همان مراحل اولیه، برقراری مستمری خانواده‌ها در همان ماه نخست، تعهد شرکت به پرداخت مستمری تکمیلی ۱۰ ساله (۷ میلیون تومان در سال اول با افزایش ۲۰ درصدی سالانه)، الزام به تأمین تجهیزات ایمنی، کپسول‌های خودنجات، گازسنج، تهویه و مانیتورینگ هوشمند و پنج مدیر شرکت محکوم شدند، اما برای جلوگیری از بیکاری هزار و ۷۰۰ کارگر، احکام تعلیقی و پابند الکترونیک جای زندان را گرفت، تصمیمی که حتی خانواده‌های جانباختگان نیز به آن معترض نشدند. در نشست با کارگران، تناقض تلخی شنیده می‌شود؛ کارگری که در عمق زمین جان می‌کند، حقوقی برابر با کارمند اداری معدن می‌گیرد. عدالت، هنوز به قعر هزار و ۷۰۰ متری زمین نرسیده است. یکی از کارگران، مردی که سال آینده بازنشسته می‌شود، همه جزئیات روز حادثه را می‌داند؛ از ساعت شروع شیفت تا لحظه‌ای که زمین دیگر تاب نیاورد، اما ترجیح می‌دهد سکوت کند. می‌گوید حرف زدن فایده‌ای ندارد.

کارگر دیگری که بیش از ۲۰ سال است در دل زمین کار می‌کند، روایت متفاوتی دارد. می‌گوید شرکت «با چنگ و دندان» معدن را سرپا نگه داشته؛ اگر کارگری توان کار نداشته باشد، وضعیت خانواده‌اش را در نظر می‌گیرند، اما بیش از این هم از دست شرکت کاری برنمی‌آید. با این حال، گلایه اصلی‌اش نه از حادثه که از بی‌عدالتی مزمن است: «من در عمق هزار و ۷۰۰ متری زمین کار می‌کنم، اما حقوق و مزایایم با کارمند حراست یکی است که کفشش هم ذغالی نمی‌شود. او هم با ۲۰ سال کار بازنشسته می‌شود و این انصاف نیست. البته او ۱۲ ساعت کار می‌کند و بعد ۷۲ ساعت به خانه می‌رود؛ چرخه‌ای که ۲۰ سال تکرار شده است. می‌گوید هیچ جای سالمی در بدنش نمانده، اما قرار است با حقوق حدود ۲۲ میلیون تومان بازنشسته شود.

حادثه را هم مطلق نمی‌داند: «این اتفاق هرجا ممکن بود بیفتد. در معدن، خطای انسانی از تکنولوژی جلوتر است. ما وقتی می‌رویم به قعر زمین، خدا نگه‌مان می‌دارد.»

او با وجود همه گلایه‌ها از شرکت دفاع هم می‌کند و می‌گوید حقوق‌ها سر وقت پرداخت شده، حتی وقتی ذوب‌آهن دولتی کنار معدن تعطیل بود و کارگرانش شش ماه حقوق نگرفتند: «اینجا مدیران ابزارها را فروختند که حقوق ما قطع نشود.» حتی از حفظ حرمت کارگر هم می‌گوید؛ از کارگری که مرتکب سرقت شد، اما اخراج نشد. وقتی از مجازات جایگزین مدیران می‌پرسم، مکث می‌کند و می‌گوید: «به نظرم آنها مقصر نبودند، قانون مقصرشان دانست، اما زندان حقشان نبود.»

صفر مرزی، جای انجام جرم

روایت ششم

روستای «ملک» با حدود ۲۰۰ خانوار در نقطه صفر مرزی افغانستان، تصویر عریان محرومیت است. خانه‌ها عمدتاً آب، برق و گاز دارند، اما خیلی‌هایشان پول انشعاب ندارند. مدرسه‌اش فقط تا ششم ابتدایی دارد و ادامه تحصیل، یعنی ۱۲۰ کیلومتر مسیر تا حاجی‌آباد؛ هزینه‌ای که خانواده‌ها ندارند و دختران ترک تحصیل می‌کنند. خانواده‌ها پرجمعیت هستند؛ پنج، شش فرزند یا بیشتر. قاچاق موادمخدر برای برخی، نه جرم که راه بقاست. داشتن سابقه زندان، مایه شرمساری نیست؛ بخشی از زیست روزمره است. پیرمرد ۸۰ ساله بلوچ، ۲۱ سال بسیجی بوده، اما شناسنامه ندارد. بدون مدرک هویتی، بدون مستمری و بدون حمایت. می‌گوید خدمت کرده، اما سهمی نبرده است. زنان تنها مراجعه‌کنندگان درمانگاه جهادی‌اند. خدمات رایگان است، اما محدود به درمان‌های اولیه. دندانپزشکی، رؤیایی دست نیافتنی است. برای درمان تخصصی باید به بیرجند بروند؛ شهری با امکانات محدود و هزینه‌های سنگین.

یکی از اهالی می‌گوید: «فرماندار و بخشدار ندیده‌ایم. گروه‌های جهادی می‌آیند، بیشتر هم از دادگستری. مردان روستا شغل ندارند. زمین برای زراعت داریم، اما اجازه حفر چاه نداریم. می‌گویند به دلیل موضوع‌های امنیتی. اگر اجازه حفر چاه بدهند کشاورزی می‌کنیم. چند کیلومتر جلوتر بعد از مرز، افغان‌ها دارند آب را برداشت و کشاورزی می‌کنند. زن دیگری کنار در خانه ایستاده و بی‌مقدمه از زندگی‌اش می‌گوید. متولد ۱۳۶۰ است و ۲۰ سال از ازدواجش می‌گذرد. شش فرزند دارد. بیماری را ساده تعریف می‌کند، انگار بخشی از زندگی روزمره است: «یک کلیه دارم و چند بیماری دیگر.» شوهرش کارگر است؛ اگر کاری پیدا شود، کار می‌کند و نان به خانه می‌آورد. می‌گوید زندگی سخت است، اما ایستاده‌اند. البته کمیته امداد از آنها حمایت می‌کند. خودش نان می‌پزد و ماهی دو کیسه آرد دولتی می‌گیرد. گوشت را هم تا حدی خودشان تأمین می‌کنند؛ چند رأس گوسفند دارند. هرچند خشکسالی کار دامداری را سخت کرده است. هنوز هیچ‌کدام از بچه‌ها عروس یا داماد نشده‌اند و هزینه‌های بزرگ‌تر در راه است. می‌گوید ما بیمه روستایی داریم، اما تحصیل، مثل درمان، هزینه خودش را دارد. با همه اینها، وقتی حرف امنیت می‌شود، صدایش تغییر می‌کند: «امنیت‌مان خیلی خوب است. خیلی، خیلی راضی هستیم.» این جمله را محکم می‌گوید؛ انگار می‌خواهد تأکید کند که آرامش، مهم‌ترین دارایی این زندگی مرزی است.

زن همسایه از راه می‌رسد؛ ۲۰ سال است که این روستا خانه‌اش شده است، نه از سر انتخاب که از سر ماندن. شوهرش اهل روستای ملکی است و خودش اهل زابل؛ دو جغرافیا که در نهایت به یک معیشت مشترک رسیده‌اند. شوهر، کارگر است، اما کار در روستا پیدا نمی‌شود. هر بار برای کار راهی شهرهای دور و نزدیک می‌شود؛ چند ماه می‌ماند، کار می‌کند و برمی‌گردد. این رفت‌وبرگشت‌ها ریتم زندگی‌شان را ساخته، زندگی که همیشه در حالت انتظار مانده است.

می‌گوید آب دارند، اما برق نه؛ دست‌کم نه به‌طور رسمی. کنتور ندارند و برق خانه را از همسایه گرفته‌اند. «پول کنتور نداریم»، این جمله را آرام می‌گوید، بی‌آنکه شکایتی در صدا باشد. برق‌شان غیرمجاز است، اما اجبار هم همین است؛ میان روشنایی و خاموشی، راه سومی وجود ندارد. در روستا خانه بهداشت هست، اما درمان که جدی شود، راهی جز رفتن به شهر نمی‌ماند، مسیری که هزینه‌اش فقط پول نیست، زمان و توان هم می‌خواهد.

شش فرزند دارند؛ دو نفرشان دوقلو هستند. بزرگ‌ترین فرزند، ۲۰ ساله است؛ ازدواج کرده و خودش صاحب یک فرزند شده است. شغلش جمع‌آوری ضایعات است؛ کاری در حاشیه شهر، همانطور که زندگی‌شان در حاشیه امکانات جریان دارد. مادر اما بیکار نمانده؛ هر وقت فصل برداشت زعفران می‌رسد، به شهرهای اطراف می‌رود و روزانه ۳۰۰ هزار تومان دستمزد می‌گیرد، پولی که زیاد نیست، اما همان هم چرخ خانه را می‌چرخاند.

اینجا زندگی ساده است و سخت؛ ترکیبی از بیماری، کار ناپایدار، خشکسالی و امید. اما در دل همه این کمبودها، چیزی پابرجاست؛ تاب‌آوری زنانی که نان را خودشان می‌پزند و زندگی را هرچند دشوار، سرپا نگه می‌دارند.

پزشک جهادی در مرز محروم

روایت هفتم

دکتر محمد عیوض‌زاده، پزشک جهادی و از کادر پزشکی سازمان زندان‌ها، وقتی از خدمت می‌گوید، لبخند آرامی دارد که پشتش از خستگی سفر و مسیرهای طولانی پیداست. او در اوقات فراغت، چه در مساجد و مناطق محروم، با همان دقت و مسئولیت پزشکی پای مردم می‌ایستد و به آنها کمک می‌کند. این‌بار مسیرشان به روستای مرزی رسید، جایی که خانه‌ها پراکنده‌اند و فاصله‌ها زیاد. دکتر عیوض‌زاده می‌گوید: «در اینجا بیماران را ویزیت و داروهای ضروری را تجویز می‌کنیم. بیشتر مراجعان زنان و کودکان هستند و مردها اغلب خانه نیستند.» بیماری‌ها، همان مشکلات رایج زنان و کودکان است؛ کم‌خونی، بیماری‌های ساده و قابل پیشگیری. راه دور است و انتقال تجهیزات سنگین، حتی برای تیم‌های کوچک ما امکان‌پذیر نیست. او با لحنی آرام، اما جدی ادامه می‌دهد: «برای خدمات گسترده‌تر باید نیروهای نظامی یا بیمارستان‌های صحرایی مستقر شوند. داروهایی که تجویز می‌کنیم، در مرکز بهداشت موجود است، اما داروهای تخصصی و آزمایش‌ها باید در شهر و با بیمه سلامت یا بیمه روستایی تأمین شود.»

صفر مرزی، جایی که جرم، انتخاب می‌شود

روایت هشتم

اینجا چند کیلومتر بیشتر تا مرز افغانستان فاصله ندارد، اما از ناامنی خبری نیست. جاده‌ها آرامند و روستا در سکوتی عادی نفس می‌کشد، سکوتی که اتفاقی نیست. در تمام مسیر، مرزبانان و نیروهای امنیتی و انتظامی در رفت‌وآمدند. گشت‌ها منظم است و حضورشان محسوس. یکی از مرزبانان می‌گوید از ساعت ۴ بعدازظهر به بعد، تردد در محدوده ممنوع می‌شود؛ قانونی نانوشته که همه به آن عادت کرده‌اند. مردم روستا هم قدردان هستند. رضایت‌شان را می‌شود در نگاه و کلام‌شان دید؛ از اینکه امنیت، آن هم در چند کیلومتری مرز برقرار است. این آرامش برایشان بدیهی نشده؛ می‌دانند هزینه دارد و کسانی شبانه‌روز پای آن ایستاده‌اند.

اما آن سوی این آرامش، فشار پنهانی جریان دارد. گلایه مرزبانان نه از مردم است و نه از مأموریت؛ از فشار انتظامی و کمبودهاست. اسلحه‌هایی که به دست دارند، فرسوده به نظر می‌رسد؛ کلاشنیکف‌هایی که بیشتر به تجهیزات سال‌های دور شباهت دارد تا خط مقدم امروز. یکی از مرزبانان که سابقه خدمت در سیستان و بلوچستان را دارد، می‌گوید: «آنجا با وجود احتمال حملات تروریستی، فشار روی نیروها به این حد نبود.»

از خدمات رفاهی و درمانی که می‌پرسیم، مکثی می‌کند و می‌گوید: «تقریباً هیچ، حتی در حد یک قرص سرماخوردگی هم در پاسگاه‌های مرزی امکانات نداریم.» با این حال، جمله‌اش را با تردید تمام نمی‌کند و قاطع ادامه می‌دهد: «برای امنیت کشور پای همه چیز ایستاده‌ایم.» حرف آخرشان مطالبه است، نه گلایه. می‌گویند مرز را باید با تجهیزات نو و کنترل پهپادی مدیریت کرد، نه با نیروی انسانی خسته و ابزار فرسوده: «باید نیرو و امکانات بدهند؛ وقتی نیست، فشارش مستقیم روی دوش ما می‌افتد.»

پایان راه؛ عدالت اگر نرسد، جرم زودتر می‌رسد

آنچه در خراسان جنوبی دیده شد، تلاشی جدی از سوی دستگاه قضایی برای پر کردن خلأهای اجتماعی است، از فناوری تا جهاد میدانی. اما محرومیت، محصول ترک فعل‌های فرادستگاهی است. اگر عدالت، اشتغال و آموزش به‌موقع نرسد، جرم زودتر از همه به مقصد می‌رسد، آن‌هم در جایی که مردمش هنوز امیدوار و مهربان مانده‌اند.

قاتل بخشیده‌شده این‌بار با حکم اعدام به زندان بازگشت

غلامرضا مسکنی

مردی که ۹ سال قبل بر سر اختلاف ارث مرتکب قتل شد، با بخشش اولیای دم از مرگ نجات یافت اما این پایان راهش نبود. او پس از آزادی وارد باند قاچاق مواد مخدر شد و الان با حکم اعدام روبه‌رو است.

اوایل سال ۱۳۸۵، مأموران پلیس تهران با تماس تلفنی یک شهروند، از وقوع قتلی در خانه‌ای ویلایی در یکی از مناطق اطراف پایتخت باخبر شدند. در محل حادثه، جسد مردی میانسال به نام شاهرخ پیدا شد که با ضربات چاقو به قتل رسیده‌بود.

در نگاه اول، به‌هم‌ریختگی وسایل خانه و نبود برخی مدارک و اشیا، فرضیه سرقت را تقویت می‌کرد، اما بررسی‌های فنی نشان داد که قاتل بدون تخریب وارد خانه شده و مقتول را در فرصتی مناسب به قتل رسانده‌است. این یعنی قاتل، فردی آشنا بوده‌است.

اعتراف به قتل

تحقیقات پلیس نشان داد که شاهرخ از مدتی قبل با خواهرزاده‌اش، کیوان، بر سر ارث و میراث خانوادگی اختلاف داشته‌است، بنابراین کیوان به اتهام قتل بازداشت شد. وی در بازجویی‌ها لب به اعتراف گشود و گفت: «بعد از فوت پدربزرگم، دایی‌ام تمام ارث مادرم و خاله‌ام را تصاحب کرد. خاله‌ام خارج از کشور بود و پیگیر نشد، اما مادرم خیلی تلاش کرد حقش را بگیرد. من چند بار با دایی‌ام صحبت کردم، اما قبول نمی‌کرد. روز حادثه رفتم خانه‌اش تا مدارک را بگیرم. درگیری شد و ناخواسته او را کشتم.»

بخشش

کیوان پس از اعتراف، محاکمه و به قصاص محکوم شد. حکم در دیوان عالی کشور تأیید و برای اجرا به شعبه اجرای احکام ارسال شد، اما در آخرین لحظات، با تلاش تیم‌های صلح و سازش، اولیای دم در اقدامی انسان‌دوستانه، قاتل را بخشیدند. کیوان پس از گذراندن چند سال حبس، آزاد شد، اما پس از آزادی، به‌جای بازسازی زندگی، وارد باندهای قاچاق مواد مخدر شد. او برای کسب درآمد، به فروش مواد روی آورد تا اینکه مدتی قبل، در عملیات مأموران مبارزه با مواد مخدر، همراه اعضای باند بازداشت شد. وی در دادگاه، این‌بار به جرم قاچاق مواد مخدر، به اعدام محکوم شد. قاتل بخشیده‌شده که حالا به جرم فروش مواد مخدر حکم اعدام گرفته‌است، می‌گوید: هرگز تصور نمی‌کردم اولیای دم مرا ببخشند. آنها به من زندگی دوباره دادند، اما من قدرش را ندانستم.

به هر کاری دست زدم، نگرفت. یکی از دوستانم سرم کلاه گذاشت و سرمایه‌ام رفت و بدهکار شدم. بعد هم با پیشنهاد یکی دیگر وارد باند قاچاق شدم. اشتباه پشت اشتباه. الان پشیمانم. کاش همان بار اول، بعد از آزادی، راه درست را انتخاب می‌کردم. حالا باید منتظر مرگ باشم.»

اگهی اختصاصی موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی وساختمان های فاقد سند رسمی
برابر ماده ۳ وماده ۱۳ آیین نامه قانون تعیین تکلیف

برابر آراء صادره هیئت موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی وساختمان های فاقد سند رسمی مستقردرواحد ثبتی تصرفات مالکانه وبلامعارض پرویز حسن قاسمی بشماره ملی ۴۹۷۰۲۰۳۰۴۰ صادره آق قلا متقاضی کلاسه پرونده ۱۴۰۳۱۱۴۴۱۲۰۰۸۰۰۰۰۹۱ درششدانگ عرصه واعیان یک قطعه زمین مزروعی به مساحت ۱۲۶۰۹ مترمربع ازپلاک شماره ۱۵۳ - اصلی واقع دراراضی نوده حاجی شریف بخش ۳حوزه ثبت ناحیه ۲ گرگان ۲- پرویز حسن قاسمی به شماره ملی ۴۹۷۰۲۰۳۰۴۰ صادره از آق قلا متقاضی کلاسه پرونده ۱۴۰۳۱۱۴۴۱۲۰۰۸۰۰۰۰۹۰ درششدانگ عرصه واعیان یک قطعه زمین مزروعی به مساحت ۴۶۷۸۶۰ مترمربع ازپلاک شماره ۱۵۳ - اصلی واقع دراراضی نوده حاجی شریف بخش ۳ حوزه ثبت ناحیه ۲ گرگان طبق رای صادره حکایت از تصرفات متقاضی دارد ، لذا به منظور اطلاع عموم مراتب دردونوبت به فاصله پانزده روز آگهی می شود ، از این رو اشخاصی که نسبت به رای صادره فوق الذکر اعتراض داشته باشند می توانند ، از تاریخ انتشار اولین اگهی به مدت دوماه اعتراض خود را با ذکر شماره پرونده این اداره تسلیم وپس ازاخذ رسید ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض به مرجع ثبتی دادخواست خود را به مراجع ذیصلاح قضایی تقدیم وگواهی تقدیم دادخواست را به این اداره ارایه نماید.

تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۴۰۴/۹/۱۹
تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۴/۱۰/۶
سید عیسی میرکاظمی
رییس اداره ثبت اسناد و املاک منطقه دو گرگان

شناسه آگهی: ۲۰۶۴۶۹۹